

هو العليم

حقیقت توحید و راه رسیدن به آن

عید فطر ۱۴۳۱ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره



[أعوذ بالله من الشيطان الرجيم]

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا تُهَيِّتَ عَنْهُ. وَ نَسْتَغْفِرُهُ عَمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ عَيْنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ الشَّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ. وَ نَشْهَدُ أَنَّ لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ لَا يَخْفُ مِيزَانٌ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ تَرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ [المعاذ]؛ [زادٌ مُبْلِغٌ وَ مَعَادٌ مُنْجِحٌ]. دَعَا إِلَيْهَا خَيْرٌ دَاعٍ وَ وَعَاها خَيْرٌ وَاِعٍ؛ فَأَسْمَعُ دَاعِيَهَا وَ فَازَ وَ اعِيَهَا.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۴۰۹، تعلیقه:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلائیش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او همه آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن، شک و تردید را از بین می‌برد. و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و اله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعِذْ بِهِ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾<sup>۱</sup>

### چرا روز فطر را عید می‌گیریم؟

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾<sup>۲</sup>

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.<sup>۳</sup>

جهت تعجیل در ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و رفع هموم و غموم از شیعیان‌ش صلواتی ختم کنید. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

شکر خدا را که در این سال بر ما منت نهاد و خیل عظیمی از روزه‌داران را موفق گردانید که حلاوت درک روز عید را با حضور در نماز، به جان بچشند و حسرت برگزاری این سنت قیمه و فخمه اسلامی را که در طول دوران روزه با خود همراه داشتند، نداشته باشند. لله الحمد و له الشکر.

---

عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد. ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم؛ تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است. تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنونده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کننده آن رستگار گردید.

<sup>۱</sup> سوره نصر (۱۱۰). نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۰:

«چون نصرت و پیروزی خداوندی رسید \* و دیدی که مردم دسته‌دسته در دین خدا وارد می‌شوند \* در این حال با حمد پروردگارت تسبیح او را بجای آور و از او طلب غفران بنما که حقاً او آمرزنده و تواب است.»

<sup>۲</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۷۳. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۶:

«ای مردم! مثلی زده شده است، گوش خود را برای استماع آن فرا دارید. تحقیقاً آن کسانی را که شما از غیر خداوند پرستش می‌کنید (و برای قضاء حوائجتان می‌خوانید) هیچ‌گاه نمی‌توانند مگسی را بیافرینند؛ و اگرچه همه با هم برای آفرینش آن گرد هم برآیند. و اگر مگس از ایشان چیزی را برآید، نمی‌توانند آن را از آن مگس برای خود برگردانند! در این صورت، هم طالب (عبادت‌کنندگان غیر خدا) و هم مطلوب (آن کسان مورد پرستش) ضعیف و ناتوان خواهند بود.»<sup>۳</sup>

<sup>۳</sup> مصباح‌المتجهد، ج ۲، ص ۶۳۰، با قدری اختلاف.

امروز روز عید فطر است، روز عید صیام و روزه است، روز عید قبولی طاعات است، روز وفود به حرم الهی و مهر قبولی خوردن بر طاعات یک ماهه گذشته از روزه، مراقبه، توجه، خلوص بیشتر، صدق بیشتر، اخلاص بیشتر، صفای بیشتر، نورانیت بیشتر و توجه به توحید و تقرب؛ لذا امروز را به همین جهت روز عید می‌گویند که خدای متعال ما را موقّق کرده است که از این میهمانی متنعم بیرون بیاییم و باید بر این میهمانی و توفیقی که داده است و متّی که بر سر ما نهاده است، خدا را شکر کنیم. امروز روز شکرگزاری است.

اگر خدای متعال در طول این سال، ماه روزه را بر ما واجب نمی‌کرد، ما چه می‌کردیم؟! خُب ما طبعاً به هم‌چنین نعمتی و به هم‌چنین بهره‌ای نمی‌توانستیم برسیم. امروز را ما عید می‌گیریم برای اینکه خدای متعال این منّت را بر ما نهاده است و این یک ماه را برای تقرّب بیشتر به خود، بر ما فرض کرده است؛ مسائلی را فرض کرده، گرسنگی را فرض کرده، توجه بیشتر را فرض کرده، عبادت را فرض کرده، قطع تعلق از ماسوای خودش را بر ما فرض کرده، توجه به آخرت و توجه به آن طرف را بر ما فرض کرده است. اینها مسائلی است که خدای متعال بر ما فرض و واجب کرده است و ما در امروز آثار و ثمره این تکلیف الهی را در وجود خود مشاهده می‌کنیم.

### چگونه انسان با روزه به توحید نزدیک می‌شود؟

شما امروز حال خود را با قبل از ماه مبارک در نظر بگیرید، ببینید که آیا فرق نکرده‌اید و امیال و خواست‌ها و نیّت‌ها و آنچه در ضمیر و نفستان می‌گذرد با قبل از ماه مبارک تفاوتی نکرده است؟! آیا تعلق شما به دنیا و به آثار دنیا کمتر نشده است؟! این ناشی از همین مسئله است که پرداختن به این امور، خواهی نخواهی ما را نسبت به آن واقعیت و حقیقتی نزدیک‌تر کرده است که سرشت ما و فطرت ما براساس آن واقعیت و حقیقت سرشته شده است. و این مسئله مسئله مهمی است که خدای متعال از روزه و مراقبه در این ماه مبارک از ما توقع دارد. لذا مرحوم آقا و بزرگان بعد از ماه مبارک تلامذه خود را توصیه می‌کردند به استمرار این حالت که سعی کنید این حالتی را که در وجود خود احساس می‌کنید، ادامه بدهید.

در این ماه کاملاً مشخص است که آنچه قبلاً در تصوّرات و تخیلاتمان داشتیم، کمتر شده است؛ نمی‌گوییم به کل از بین رفته است. سوءظنی که نسبت به برادر ایمانی داشتیم، در این ماه می‌بینیم کمتر بوده است؛ توجه به مسائلی که ما را از توحید منصرف می‌کند، در این ماه کمتر بوده است؛ پرداختن به اموری که چندان ارتباطی به ما ندارد، در این ماه کمتر بوده است؛ کنکاش در زندگی و تصوّرات و

امور دیگران، در این ماه کمتر بوده است؛ غیبت در این ماه کمتر بوده است. اینها همه ناشی از آن اثری است که بر این ضیافت الهی مترتب است.

این امور در سایر جاها بر خلاف این مسئله تحقق پیدا می‌کند. در مجالسی که انسان می‌رود - حالا خارج از این ماه در نظر بگیریم - می‌بینیم این مسائل کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. غیبت، نمّامی، تهمت، سوءظنّ به دیگران، خودمحوری، دیگران را به سمت خود دعوت کردن، انانیت، فرعونیت و خلاصه، رعایت ما سوی‌الله و حذف‌الله از نفس و ضمیر و امور مربوط به خویش، کاملاً مشهود است. ولی در این ماه این مسائل کمرنگ می‌شود، آن اهتمام نسبت به آنها از بین می‌رود و به جای آن، توجّه به مبدأ جایگزین می‌شود و آنچه در فطرت ما سرشته شده و در جبلّت گذاشته شده است، آنها تجسّم و ظهور بهتری پیدا می‌کند.

اینها از آثار مهمانی و دعوت پروردگار است که لازمه تحقق این آثار و این امور، پرداختن به روزه است. با این وصف است که انسان می‌تواند به آنچه مورد نظر او است و برای آن به این دنیا آمده است و برای به فعلیت رساندن آن خلق شده است و برای به دست آوردن آن مکلف شده و به تکلیف دستور داده شده است، برسد.

### چگونه در حج بهره توحیدی بیشتری ببریم؟

پس بنابراین همان‌طوری که بزرگان فرموده‌اند، انسان باید این حالت را حفظ کند. چنانچه وقتی که افراد به حج مشرف می‌شوند، یک ماه از اوضاع و شرایط و آن حال و هوایی که در آن زندگی می‌کنند و به سر می‌برند، خارج می‌شوند، از افراد دور می‌شوند، از محیط بیرون می‌آیند، از تجارت و کسب خارج می‌شوند، از ارتباطات بیرون می‌آیند و از تعلّقات تا حدودی بیرون می‌آیند.

و چقدر حج می‌تواند برای انسان مفید باشد و آن اثر را بر نفس انسان بار کند، در صورتی که این معنا و مقصود حاصل باشد؛ نه اینکه هر روز و هر شب با تلفن و امثال ذلک انسان تماس بگیرد: «فلانی چه شد؟ حالش چگونه است؟ اوضاع چگونه است؟ معاملاتی که قرار است در شهر انجام بشود، آیا به قوت خود باقی است؟ چه افرادی در این مدتی که من نیستم چه کارهایی انجام می‌دهند؟» و رتق و فتق امور خود را از آنجا بکند! این حج فایده‌ای ندارد و حجی نیست که آن اثر بر آن مترتب شود! خوشا به حال آن حجّاج و آن ضیوف خدای متعال که در سابق به حج مشرف می‌شدند. این وسایل امروز نبود، این اموری که تعلق انسان را اضافه می‌کند و باعث پیوند بیشتر انسان با اطرافیان است نبود. در آن سالی که ما به حج مشرف شدیم، تماس خیلی سخت بود، ارتباط خیلی مشکل بود،

افراد بهتر توجّه داشتند و بیشتر بهره می بردند. لازمه حج و رسیدن به آن مطلوب، جدا شدن و قطع شدن از این تعلّقات است.

[گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست] \*\*\* رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست<sup>۱</sup>

انسان باید از تعلق بیرون بیاید تا بتواند به نیکی و درستی و صحّت، به ندای پروردگار لبیک بگوید. این لبیکی که حجّاج در ابتدای احرام می گویند، لبیک قطع از تعلّقات است، لبیک قطع از زن و بچه است، لبیک قطع از معاملات و روابط در شهر و روستا است، لبیک به [قطع] ارتباطات خانوادگی و جیران و شهر و منطقه و روابط و صداقت است. به این معنا لبیک می گویند و به این ندا دارند پاسخ می دهند؛ منتها امروزه ما می بینیم که افراد وقتی که حج انجام می دهند، آن تعلق را با خود به آن دیار می برند، آن روابط را حفظ می کنند، آن تخیلات و تصوّرات را با خود نگه می دارند، آنچه در آن حال و هوا در شهر و دیار خویش به سر می بردند و آن حال و هوا را با خود قرین و هم نشین می کنند! اینکه فایده ای ندارد و لبیکی در اینجا گفته نمی شود! لبیک یعنی قطع امید و قطع علاقه.

من نمی گویم لبیکی که می گوئیم مانند لبیک ابراهیم خلیل است؛ از عهده ما بر نمی آید و برنخواهد آمد! جایی که او می آید و دستور پیدا می کند که باید از زن و فرزند خود منقطع شوی و به طور کل آنها را رها کنی، به تنها امید و ثمره حیاتش پشت می کند و آنها را در بیابان سوزان به امان خدا رها می کند؛ حتی مکلف می شود و دستور پیدا می کند که به پشت سر خود هم نگاه نکند و وقتی زن و فرزند خود را قرار می دهد، دیگر نسبت به عاقبت و مآل آنها خطوری در ذهن او نکند!

آن، یک مسئله و حال و هوایی است که گرچه ما باید به همان کیفیت باشیم، اما تا رسیدن به آنجا فاصله است؛ ولی حداقل که می توانیم این کار را انجام بدهیم، چرا انجام ندهیم؟! چرا افرادی که به حج مشرف می شوند حتماً باید با خودشان تلفن ببرند؟! برای چه؟! چرا افرادی که می خواهند لبیک پروردگار را بگویند، باید با تصوّرات و با تعلّقات باشد؟! اینکه لبیک نشد! این همراه بودن ثقل و بار است!

توجّه کنید رفقا! ما مجبور نیستیم که همراه با آنچه پیش می آید حرکت کنیم؛ ما باید خود تصمیم بگیریم که چه کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که چگونه زیست کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که آنچه به صلاح خود است برداریم و آنچه به فساد ما است به کناری بگذاریم. که گفته است باید

<sup>۱</sup> گنجینه الأسرار، عمان سامانی، بخش ۲۸.

کسی که به مکه برود با خودش موبایل ببرد؟! که گفته است وقتی که در این شرایط و به این کیفیت است، انسان باید به نحوی باشد که آن آثار و آن خصوصیات برای او ظاهر نشود؟! راهی را رفته، زحمتی را کشیده، ندای معبود را پاسخ گفته است، ولی نیمه تمام و سی درصد، چهل درصدد؛ چرا صد در صد نباشد؟! چرا خودمان را به مرتبه بزرگان نزدیک نکنیم؟! چرا به آنچه آنها توصیه کردند، ما عمل نکنیم؟! برای چه؟! خُب نفع کمتر است و فایده کمتر گیر می آید. شما یک عمره بروید بدون این مسائل، ببینید آیا فرق نکردید؟! شما یک حج بروید با این انقطاع، آن وقت ببینید آیا تأثیرش بیشتر نبوده است؟!

### راه رسیدن به مقصد

اینها دستورات کیست؟! اینها دستوراتی است که بزرگان به ما داده اند؛ این راه را رفته اند و حالا می گویند: شما هم به همین راه باید بیایید. اگر می خواهید به اینجا برسید و اگر می خواهید به این نقطه برسید، باید از هم‌رنگی با جماعت فاصله بگیرید و آنچه را اجتماع و محیط و دنیا و شرایط دنیا بر شما تحمیل می کند، کنار بگذارید. خود برای خود تصمیم بگیرید و خود به صلاح خود تصمیم بگیرید. نگذارید دیگران برای شما تصمیم بگیرند و آنچه را به صلاح شما نیست، بر شما تحمیل کنند و آنچه را به فساد شما است، در معرض بیع و شراء و عرضه دریاورند و مشتریان خوبی برای این مسئله پیدا کنند. شما خاطر جمع باشید که برای این متاع، بازاری هست و برای این بضاعت، مشتری هست و برای این مسائل افرادی هستند و هر کدام به راه خود می روند و هر کدام به سلیقه خود عمل می کنند. حال چرا ما باید این طور باشیم؟!

من مثال کوچکی زدم برای اینکه بدانیم راهی را که ما داریم می رویم، اشتباه و غلط است. وقتی کسی به آن سمت حرکت می کند، دیگر ما سوی الله را باید کنار بگذاریم و از تمام تعلقات باید بیرون بیاییم! لیبیک داریم می گوئیم، اما داریم با تلفن با منزل صحبت می کنیم؛ این چه لیبیکی است؟! این چه حجی است؟! این چه احرامی است که در آن احرام، همه چیز وجود دارد غیر از پروردگار؟! در آن دل همه چیز وجود دارد غیر از تعلق به پروردگار!

ده بود آن نه دل که اندر وی \*\*\* گاو و خر باشد و ضیاع و عقار<sup>۱</sup>

وقتی که انسان به آن سمت دارد حرکت می کند، دل خودش را باید پاک کند و از تعلقات

---

<sup>۱</sup> دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۳۸.

باید خارج بشود؛ نه اینکه در آن دل، فرزند داشته باشد، زنش را داشته باشد، شوهرش را داشته باشد، قوم و خویشش را داشته باشد و مسائلی را که در شهر به جای گذاشته است همراه بیاورد! پس کجا آمده است؟! پس برای چه آمده است؟! در منزل خود که بود، بهتر بود؛ اَقْلًا این راه را نمی رفت!

ماه مبارک رمضان هم چنین خصوصیتی دارد. با روزه‌ای که صائمین در ماه می گیرند و تحمل گرسنگی که می نمایند، خود را از تعلق خارج می کنند، توجه نفس را به بدن قطع می کنند و کمرنگ می کنند و به واسطه این قطع و کمرنگ شدن، به آن طرف که جنبه توحید و تجرد است اضافه می شود. این خصوصیت ماه مبارک است.

بنابراین بزرگان می فرمایند: سعی کنید که این حال و هوای ماه مبارک را در خود استمرار بدهید؛ اگر قرار بر این است که بتوانید روزه بگیرید، هفته‌ای دو روز روزه بگیرید. نگذارید یک مرتبه تمام آنچه با او متصل بودید، قطع بشود و از آن حال و هوا به شرایط و فضای دیگر وارد بشوید که به طور کلی مناسبت و سنخیتی بین فضای جدید و بین آنچه بودید، وجود ندارد. این انقطاع از آن فضای قبل، انسان را به ورطه سقوط می کشاند، حالاتی را که برای انسان پیدا شده است از بین می برد، آن مراقبه‌ای را که در ماه مبارک برای انسان به وجود آمده است نابود می کند و آن توجه به پروردگار و قطع تعلق از ما سوی الله را از بین می برد. سعی کنیم این جنبه‌ای را که در خود مشاهده می کنیم، دائماً در طول شبانه روز متذکر بشویم، در خود یادآوری کنیم، حدیث نفس به خود داشته باشیم و خود را از آن فضا خارج نسازیم. این ثمره‌ای است که ما می توانیم از ماه مبارک داشته باشیم.

### حیث عالم وجود بر چه پایه‌ای است؟

آیه قرآن که در مطلع سخن قرائت شد، می فرماید: **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لِلَّهِ)؛** آیه بسیار عجیبی است و این نکته را تذکر می دهد و خدای متعال در اینجا می فرماید: مردم، یک مثال برای شما بزنم، در این مثال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که در این آیه چه نهفته است و پروردگار در اینجا چگونه جنبه توحید را بیان کرده است؟ آیه می فرماید: **(أَسْتَمِعُوا لِلَّهِ)؛** «نسبت به این مسئله خوب گوش بدهید!» خدا می توانست بگوید: **ضَرْبٌ لِّلنَّاسِ مِثْلٌ كَذَا وَ كَذَا.** [اما آن طور فرمود]؛ یعنی توجه کنید، به نظام تکوین توجه کنید، به آن نظامی که شما جزء و ذره‌ای از آن نظام هستید توجه کنید، به جنبه خالقیت و مخلوقیت توجه کنید، به جنبه آمریت و مأموریت توجه کنید! **ضَرْبٌ لِّلنَّاسِ؛** یک مثال برای شما می زنم، شما خود بدانید که با وجود تمثیل این مسئله و تصور این قضیه، در این



جایگاه چه موقعیتی دارید و در این عرصه چه می‌توانید انجام بدهید.

**(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ)؛** آن کسانی را که در این دنیا

به جز من می‌خوانید و دل خود را متوجه غیر من نموده‌اید و با افرادی غیر از من سر و سر پیدا کرده‌اید و در این دنیای خود به دنبال رسیدن به آنها و به دنبال انتفاع از مافوق و انتفاع از افرادی که آنها را مؤثر می‌پندارید هستید، بدانید که اینها که هستند و قدرت اینها به چه اندازه است و توان آنها در این دنیا [به چه اندازه است]!

مگر ما ندیدیم؟! مگر خود به چشم خود ندیدیم؟! آیا برای ما عبرت نیست؟! آن کسانی که تصور می‌کردند در این دنیا عمر جاودان و قدرت بی‌پایان دارند و دنیا پشت سر آنها است و همه ذول و ملل، آنها را حمایت می‌کنند، دیدید به کجا رسیدند؟! دیدید به چه روزی افتادند؟! دیدید افرادی که در تحیل ما نمی‌گنجید روزی این مسئله برای آنها پیدا بشود و پایانی بر زندگی آنها متصور بشود - کجا ما تصور می‌کردیم، یک مرتبه تقدیر و مشیت پروردگار فرود آمد و صائقه قهر الهی چنان آنها را فرا گرفت **كَأَنْ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا!**<sup>۱</sup> دیگر نه از تاك خبر ماند و نه از تاك نشان؛<sup>۲</sup> نه اسمی از آنها باقی ماند و نه رسمی! [خداوند می‌فرماید]: این افرادی را که در این دنیا شما به آنها توجه دارید و بر خلاف فطرتان که من آن فطرت را در ارتباط با ذات خود جبلّی کردم و در ارتباط با تعلق خود، آن فطرت را قرار دادم، شما این ناموس را به غیر سپردید و این مسئله حیاتی را به دست نامحرم دادید و قلبی را که عرش الرحمن است در معرض تاخت و تاز بیگانه درآوردید، اینها آنهايي هستند که در این دنیا قادر بر خلق یک مگس هم نمی‌باشند!

یعنی خدای متعال چطور در اینجا بیان بکند که تمام این یافته‌های شما همه تافته است و تمام این تصورات شما در اینجا بر هوا و پوچ است؟! آن کسانی را که در این دنیا به آنها روی آورده‌اید و اتکا می‌کنید، خیال می‌کنید می‌توانند کاری انجام بدهند، در قبال تقدیر و مشیت پروردگار اینها می‌توانند

<sup>۱</sup> ترجمه: «گویی که اصلاً چیزی نبوده است.»

<sup>۲</sup> دیوان جامی، فاتحة الشباب، غزلیات، غزل ۷۲۴:

\*\*\* که نه از تاك

بودم آن روز درین می‌کده از دُرْدکشان

نشان بود و نه از تاك نشان

برای شما کارساز باشند - شریک، همسایه، مقام مافوق و هر کسی که در این دنیا هست - این شخصی که شما به او روی آوردید و روی او حساب باز کردید و مرا کنار گذاشتید یا کمرنگ نمودید - تفاوت نمی کند - اینها کسانی هستند که قدرت خلق یک مگس در این عالم ندارند؛ آن وقت شما من را کنار گذاشتید و دنبال آنها می روید؟! **(وَلَوْ أَجْتَمَعُوا لَهُ)**؛ اگر همه با هم جمع بشوند و همه توان خود را به کار ببرند و از همه ابزار و وسایط برای رسیدن به این مقصود استفاده کنند، اینها نمی توانند یک مگس را خلق کنند!

بالا تر از این، **(وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الدُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ)**؛ خلقت به جای خود، اگر این مگس یک چیزی را بردارد و برود، دیگر نمی توانند آن را بگیرند و دیگر نمی توانند آن را به دست بیاورند! حتی اگر یک چیزی را مگس بردارد ببرد نمی تواند دنبالش بروند و آن را بگیرند! شما فکرتان را کجا گذاشتید؟! **(ضَعْفُ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ)**؛ هم تو که به دنبال غیر من می گردی در نهایت درجه از ضعف و بدبختی و خسران و نکبت و مآل نامناسب به سر میبری، و هم آن کسانی که مطلوب تو هستند! خیال کردی آنها برای تو کاری انجام می دهند؟! خیال کردی آنها دردی از تو دوا می کنند؟! خیال کردی آنها می توانند برای تو کارساز باشند؟! **(ضَعْفُ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ)**!

### چرا در قلب باید فقط خدا باشد؟

واقعاً این آیه آیه عجیبی است! خدای متعال می فرماید: همۀ مؤثر در عالم وجود، من هستیم؛ **كُلُّ التَّأثيرِ وَكُلُّ السَّببِ فِي عَالَمِ الوجودِ هُوَ اللهُ!** این مسئلۀ «كُلِّ» به همۀ مطالب برمی خورد، نه فقط به بعضی از طرق؛ یعنی حیثیت عالم وجود بر پایۀ اقتدار خدای متعال است. آن قلبی را که خدای متعال برای خود گذاشته است و غیر خود را در آن قلب جایز نمی داند، ما این قلب را آمدم تگه تگه کردیم، در این قلب را به روی افراد غیر و غریبه باز کردیم و آنها را راه دادیم؛ آن وقت نتیجه چه می شود؟ آن افراد وقتی که می آیند در این قلب که سکنی می گزینند، تعلقات که می آیند، ارتباطات که می آیند، توجه به این و آن که می آید، تأثیرگذاری این و آن که می آید، ذهن را به طرف مسائل دنیا بردن و این مطالب که می آید، طبعاً خدا از این قلب بیرون می رود و جا برای این خدا در این قلب نمی ماند. لذا وقتی که شما با این گونه افراد صحبت کنید، می بینید که تمام صحبت آنها در مسائل دنیا و در ارتباطات می گذرد: این را بینیم، او را بینیم که رفع مشکل کند، این کار را انجام بدهم! هیچ وقت اسم خدا نمی آید؛ اگر اسم خدا بیاید با بی توجهی و کمرنگی مواجه می شود و با تمسخر مواجه می شود؛ اگر چه تمسخر ظاهری هم

نباشد، در دل اصلاً نسبت به این مسئله بها داده نمی‌شود. این برای این است که به جای خدا در این دل، گاو و خر آورده است و آن گاو و خر، این دل را به ده تبدیل کرده است. خدا هم که در ده جا ندارد، خدا در دل جای دارد؛ «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»<sup>۱</sup>؛ لذا: رو که در يك دل نمی‌گنجد دو دوست! یا باید تعلق به خدا را آورد، یا باید او را به کناری گذاشت. لذا این مسئله باید مورد دقت و توجه قرار بگیرد که این فطرت الهی که وسیله برای توجه به مبدأ است، تا چه میزان از او استفاده شده و تا چه میزان به کار آمده و تا چه میزان از او بهره‌گیری شده است؟! از نقطه نظر وجود این ودیعه الهی و فطرت که وسیله برای توجه به مبدأ و وسیله و واسطه برای تزکیه و تطهیر قلب و نفس است، تمام افراد نسبت به این مسئله یکسان هستند. آیه شریفه می‌فرماید:

﴿الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ بَيْنِي وَأَدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \* وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

«مگر من با تو ای فرزند آدم عهد و پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکن، به دنبال وساوس شیطان نرو، به دنبال تسویل و تخیلات نرو، به دنبال ابتعاد از من نرو؟!»

این عهد کجا بود؟ ما این عهد را در چه زمانی می‌توانیم به خاطر بیاوریم؟ این عهد در وجود ما کی محقق شد؟ این همان چیزی است که خدای متعال در آیه شریفه از آن به عهد به توحید یاد می‌کند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾<sup>۳</sup>

زمانی که در زمان فطرت و خلقت و تکون روح تو از من که مقام (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) در آن موقعیت تحقق خارجی پیدا کرد، آن زمان که روح و ذات من که عین توحید و عین تجرد محض است در هنگام ظهور نفس و روح از ذات من این عهد در آنجا انجام پذیرفت که من با تو عهد کردم:

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

<sup>۲</sup> سوره یس (۳۶) آیه ۶۰ و ۶۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۶۸:

«ای فرزندان آدم، آیا من با شما پیمان نبستم که عبادت شیطان را ننموده از او پیروی نکنید او دشمن آشکار شما است \* و مرا عبادت کنید و از من پیروی نمایید که این است راه مستقیم؟!»

<sup>۳</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۹:

«و ای پیامبر ما! یادآور وقتی را که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم، ذریه و نسل آنها را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟! همه گفتند: آری، ما به ربوبیت و خداوندی تو گواهی می‌دهیم!»

حال که تو خود از مبدأ و ذات من نشئت گرفتی و از آن حقیقت من خارج شدی و بیرون آمدی، پس به غیر من دل مبند و به غیر من تعلق پیدا نکن و به جای من کسی را جایگزین قرار نده که ﴿الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾؛ آیا من خدای تو نیستم، پروردگار تو نیستم و مالک اختیار تو نیستم؟!

آیا این عهد نبوده است؟! الآن شما در وجود خود مشاهده کنید، این عهد را نمی بینید؟! این فطرتی که خدای متعال در ما قرار داده است، این همان عهدی است که در عالم آست از ما گرفته است که در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام هم می فرماید:

خداوند وقتی که دید این مردم آن عهد را فراموش کردند و آن حقّ جوار را به کناری نهادند، انبیاء را فرستاد تا اینکه آنها را متوجه کند و این «مَنْسَى نَعْمَتِهِ»، نعمت فراموش شده ای را که برای آنها است که همان حقیقت توحید و تعلق به آن مبدأ حیّ است، به آنها یادآوری کنند، با وجود دستورها و با وجود احکام و تکالیف.<sup>۱</sup>

لذا ما الآن مشاهده می کنیم این مسئله را در خود می بینیم. همه افراد این مطلب را می بینند؛ حتی کافر این عهد را مشاهده می کند. وقتی که دارد دروغ می گوید، در وجود خود اظهار ندامت می کند؛ این همان عهد است. وقتی که دارد خلاف می کند، در پیش خود شرمنده است. وقتی که به کناری می رود و در خاموشی خود به فکر فرو می رود، خود را ملامت می کند؛ این همان عهد است. همین شخص کافر وقتی که به دیگری ظلم می کند، [دچار پشیمانی می شود]؛ این همان عهد است. آنهایی

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۳:

«وَأَصْطَفَى سُنْحَانَهُ مِنْ وَكْدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهَلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَآتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُدْكَرُوهُمْ مَنْسَى نَعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ مِنْ سَفْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ». ترجمه صلاة الجمعة، ص ۳۸:

«خداوند سبحان در این کره خاکی، پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید و از آنان برای سپردن وحی و امانت در تبلیغ رسالت پیمان گرفت، در آن هنگام که اکثر مردم تعهد الهی را نادیده انگاشتند و حق خداوندیش را به جای نیاوردند و شرکای موهوم در برابرش اتخاذ کردند، شیاطین با گسترده دام‌های حيله‌گری آنان را از معرفت ربانی محروم ساختند و رابطه عبودیتشان را با معبود بی‌همتا از هم گسیختند. خداوند رسولانی را برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی آنان فرستاد، تا مردم را به ادای پیمانی فطری که با آفریدگارشان بسته بودند، وادار نمایند و نعمت فراموش شده او را بیادشان بیاورند، و با تبلیغ دلایل روشن و وظیفه رسالت را بجای آورند، و نیروهای مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند، آیات با عظمت الهی را که در نظام کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند، آسمانهایی برافراشته بالای سرشان و گهواره گسترده زمین زیرپایشان.»

که در کربلا آمدند و فرزند رسول خدا را کشتند، آیا بعداً دچار پشیمانی نشدند؟! اگر این عهد در وجود آنها نبود که نباید پشیمان بشوند و اگر این فطرت قطع شده بود که نباید پشیمان بشوند. این پشیمان شدن برای چیست؟ این سرزنش کردن برای چیست و برای چیست؟ این سرزنش، این پشیمانی و ندامت و این اظهار تأسّف از انحراف طریق و انحراف فطرت، به واسطه این عهدی است که خدای متعال قرار داده است.

لذا در سوره یس می فرماید: **(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ؟)**؛ شما وقتی که به خودتان مراجعه کنید، آیا این عهد را در وجود خود نمی بینید، آن وقت می روید بت را می پرستید؟! آن وقت می روید شرک می ورزید؟! آن وقت مرا کنار قرار می دهید؟! شما نیازی به فرستادن پیغمبر ندارید، شما نیازی به فرستادن امام ندارید؛ در مرتبه ظاهر و در مرتبه ابتدایی، خودتان به خودتان مراجعه کنید می فهمید که دور هستید یا نزدیک هستید، می فهمید آیا در صراط آن عهد به سر می برید یا با تقلّب و دروغ دارید روزگار می گذارید، با حيله و مکر و کلاه سر مردم گذاشتن دارید روزگار می گذرانید، با ظلم و عدوان و به هر شکل و به هر نوع دارید روزگار می گذرانید! خودتان می توانید این را بفهمید که الآن در آن صراط و در آن مسیری که عهد من بر آن صراط و بر آن مسیر مستقرّ شده است، گام برمی دارید یا به غیر از این. این دیگر نیاز به دلیل و بینه و شاهد ندارد؛ هر کسی به ذات خود مراجعه کند می داند که در چه مسیر و در چه طریقی دارد حرکت می کند. بله، پیغمبران و بزرگان و اولیاء می آیند و راه فعلیّت رساندن آن عهد را به انسان می آموزند و دست انسان را می گیرند. ولی انسان نسبت به این قضیه نیازی به پیغمبر و امام ندارد؛ انسان می فهمد که آیا دروغ صحیح است یا راست صحیح است؛ کدام صحیح است؟ هر کدام را که فطرت او [تأیید کند، آن صحیح است].

### معیار تشخیص نیکی و گناه در عمل انسان

لذا فرموده اند - ظاهراً این مسئله را در سنن دومی نقل می کند - که یک شخص خدمت رسول خدا آمد و حضرت در مسجد مدینه نشسته بودند. حضرت فرمودند: «آمدی و می خواهی از معنای برّ و نیکی از من پرسی.» عرض کرد: «بلی یا رسول الله؛ من خدمت شما آمدم تا به شما بگویم که برّ چیست؟ نیکی چیست؟ عمل صالح چیست؟ کار خیر چیست؟ که امور خود را نسبت به آن تنظیم کنم و مسائل خود را نسبت به آن تطبیق کنم.»

حضرت فرمودند:

[اسْتَفْتِ نَفْسَكَ]، اسْتَفْتِ قَلْبَكَ؛ الْبِرُّ مَا اطْمَأَنَّتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ

## فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ [وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَافْتَوْكَ].<sup>۱</sup>

عجیب روایتی است این مسئله! با اینکه این روایت در کتب اهل تسنن آمده است، و لکن آثار صدق از مضامین این روایت کاملاً هویدا است. «استفت قلبک؛ همیشه برای تشخیص برّ و برای تشخیص عمل صالح، به قلب خودت مراجعه کن!» وقتی که داری ظلم می‌کنی، وقتی که داری به ناحق یک سیلی به غیر می‌زنی به قلب خودت مراجعه کن؛ اگر این فرزند تو هم بود می‌زدی؟! وقتی که داری یک دروغ می‌گویی، به قلب خودت مراجعه کن؛ اگر فرزند یا یکی از نزدیکان خودت هم بود در جایی که برای آنها ضرر داشت، آیا این دروغ را می‌گفتی؟! به قلب خودت مراجعه کن آیا کدورت گناه را در قلب خودت نمی‌بینی؟! به قلبت خودت مراجعه کن آیا نورانیت راست و صحیح و عمل صالح را در وجود خود و در قلب خود مشاهده نمی‌کنی؟! خیلی راحت است؛ «استفت قلبک!» حضرت نمی‌فرماید: صبح تا شب بلند شو بیا در مسجد مدینه دائماً از من بپرس، دائماً وقت من را بگیر، دائماً بگو آقا این کار را بکنم، آن کار را نکنم! در اینجا نه من وقت دارم و نه زندگی اجتماعی اقتضا می‌کند که این کار را بکنی! خدا به تو قلب داده، خدا به تو مغز داده و خدا به تو شعور داده است؛ چطور در کارهای دیگر این شعور را خوب به کار می‌اندازی، ولی نسبت به این مسائل که می‌شود دائماً بلند می‌شوی بروی سؤال کنی؟! «استفت قلبک!» از قلب خودت فتوا بگیر و طلب فتوا بکن بین چه حکم می‌کند، چه نصیحت می‌کند و این قلب چه راهی را پیشنهاد می‌کند.

بعد، حضرت بیشتر توضیح می‌دهند: «الْبِرُّ مَا أَطْمَأْنَنَتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَأَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ.» برّ آن چیزی است که در قلب قرار می‌گیرد و استقرار دارد؛ نه اینکه بیاید و برود. وقتی که شما چیزی را راست گفتید ولو اینکه بر ضرر شما است، احساس آرامش می‌کنید؛ همیشه به این مسئله که نگاه بکنید می‌گویید: کار درست و کار صحیح کردم. وقتی یک عمل خیر انجام می‌دهیم، این عمل و آن نیت در قلب استقرار دارد؛ این طور نیست که بیاید و برود، این طور نیست که یک وقتی فراموش کنیم، این طور نیست که یک وقتی بخواهیم به دنبالش بگردیم، این طور نیست که احساس کنیم آن با وجود ما عجین

<sup>۱</sup> سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۴۶. فقهات در تشیع، ص ۶۷.

«حضرت فرمودند: همیشه (در باره امور و قضایا) از قلب و ضمیر و فطرت خود پرسش نما! عمل نیک، آن کاری است که نفس به انجام آن مطمئن و آرام باشد و قلب نیز در آسودگی و انبساط از آن استقبال نماید؛ و عمل خلاف و ناشایست، کاری است که در نفس و قلب قرار نمی‌گیرد و دائماً در تردد و شک و رفت‌وآمد است، گرچه مردم به انجامش فتوا دهند و دیگران نیز حکم به آن بنمایند (تو به قلبت نگاه کن، نه به فتوای دیگران).»

شده و ترکیب شده است؛ «وَاطْمَأْنَنْتُ إِلَيْهِ النَّفْسُ.» وقتی هم که انجام دادیم خیالمان راحت است و آرامش داریم. اگر کسی از ما سؤال کرد که چرا انجام دادیم، می‌گوییم: این هم دلیلش، این هم بینش و این هم علتش. اطمینان نفس برای ما در آن عمل به بر، کاملاً هویدا و روشن است و سرفراز حرکت می‌کنیم، با خجالت سرمان را پایین نمی‌اندازیم و از مردم خجالت نمی‌کشیم؛ خودمان را در جلوی مردم ظاهر می‌کنیم و کاملاً نسبت به عملی که انجام داده‌ایم احساس فخر و احساس مباهات می‌کنیم! این می‌شود بر. «الْبِرُّ مَا اطمَأْنَنْتُ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَ اطمَأْنَنْتُ إِلَيْهِ الْقَلْبُ.»

«وَ الْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَ تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ.» در مقابلش، گناه آن چیزی است که به قلب وارد می‌شود، استقرار ندارد، آدم دائماً باید دنبالش برود و آن را بگیرد، احساس نمی‌کند با وجود او عجین است؛ وقتی يك دروغ گفت، دائماً می‌خواهد از آن دروغ فرار کند، دائماً می‌خواهد از آن عملی که انجام داده است فرار کند، دائماً می‌خواهد آن عمل را به فراموشی بسپارد، نمی‌خواهد پیگیری کند، نمی‌خواهد به دنبال برود و در جلوی مردم احساس مباهات و احساس افتخار نمی‌کند. چون دروغ و خلاف گفته، مکر کرده، نفاق به خرج داده است، لذا در توجه نسبت به این مسئله دائماً می‌خواهد آن را از خود دور کند؛ چون وجود او با وجود این نفاق دوتا است. این قلب، قلبی است که خدا برای خود خلق کرده است؛ چرا در این قلب نفاق آوردی؟! این قلب با آن سنخیت ندارد! وقتی عضوی را بخواهند پیوند بزنند، [مثلاً] وقتی کلیه را بخواهند پیوند بزنند، قبول نکند بدن پس می‌زند، قبول نمی‌کند؛ این گروه خون نمی‌خواند، این سلول سنخیت ندارد، این پیوند را رد می‌کند. قلب ما دروغ را رد می‌کند و نمی‌پذیرد و در خود قرار نمی‌دهد؛ لذا دائماً می‌خواهیم از این دروغ فرار کنیم و دیگر نمی‌خواهیم کسی اسم این دروغ را بیاورد: آقا پارسال این دروغ را گفتی! می‌گوییم: اصلاً اسم آن را نیاور! دیگر نمی‌خواهیم این مسئله را.... ولی اگر کار خیری انجام بدهیم، هرچه اضافه تکرار بکنند، تازه بیشتر خوشمان می‌آید و بیشتر کیف می‌کنیم و بیشتر لذت می‌بریم. این به خاطر این است که این قلب با این عمل صالح سنخیت دارد و آن را می‌پذیرد. ولی آن عمل خلاف، آن نفاق، آن مکر، آن ظلم، آن تجاوز و آن جنایت، با قلب سازگاری ندارد و با این عرش الرحمن سنخیت ندارد؛ لذا وقتی که انجام می‌دهیم، می‌خواهیم خودمان فرار کنیم! عملی انجام داده‌ایم و غلطی کرده‌ایم، ولی می‌خواهیم فرار کنیم، دیگر کسی اسمش را نیاورد، دیگر کسی حرفش را نزند، دیگر کسی یادآوری نکند و دیگر کسی...! این مسئله

به خاطر این است که سنخیت ندارد «و تردّد فی الصّدر»، نمی آید بنشینند؛ تردّد دارد، دائماً می آید، دائماً می رود، انسان وقتی که انجام می دهد آرامش ندارد!

### چگونگی استفاده از قلب برای استنباط احکام و مبانی

این روایت روایت بسیار عجیبی است و این روایت می تواند یکی از اصول موضوعه استنباط احکام و مبانی باشد که چطور انسان تشخیص بدهد این عمل مقرّب إلى الله است یا مبعّد است؟ انسان این عمل را به خود عرضه می کند، به آن فکر می کند؛ قلب خودت را از ماسوی الله پاک کن، آنگاه نسبت به این عمل بیندیش و ببین که نفس و قلب تو در قبال این عمل چه جایگاه و موقعیتی به خود می گیرد. در آنجا است که نور الهی می تابد و کدورت و نورانیت این عمل برای انسان آشکار می شود. لذا انسان در خیلی از موارد می بیند با بعضی از احکامی مواجه می شود که هرچه به قلب خود مراجعه می کند می بیند این قلب این مسئله را نمی پذیرد؛ چون حکم، خلاف و حکم، خطا است، از هر کسی می خواهد سر بزند، قلب نمی گیرد! اینجا است که انسان وقتی این توجّه را قوی کند و وقتی این مسئله را تجرّد بیشتری ببخشد، آنگاه کم کم به مراتبی می رسد که خود می تواند آن ملاکات و آن مناطها و آن مرتبه جعل علل احکام را در وجود خویش بیابد و خود نسبت به آن مطالب اظهار نظر کند.

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند و بیامرزد. اسمش در اینجا آمد و حتماً نصیبی داشته است که در اینجا دوستان و مؤمنین یادی از او بکنند. ایشان مرد بسیار روشن ضمیری بود. بنده خودم از مرحوم والد - رضوان الله علیه - شنیدم که از مرحوم آیه الله میلانی [نقل می کردند که] ایشان می فرمود:

وقتی که برای من در کیفیت فتوا و بعضی از احکام مشکلاتی پیدا می شود، با حاج هادی ابهری صحبت می کنم و آن نظر حاج هادی برای من حجت است.

مرحوم آیه الله سید محمد هادی میلانی، آن مرجع تقلید بزرگ که مرحوم والد فرمودند: بعد از مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی - رحمة الله علیه - افراد را فقط به مرحوم آیه الله میلانی من ارجاع می دادم و به کس دیگری ارجاع ندادم.

ایشان مرد بزرگی بود و با مرحوم والد هم ارتباطاتی داشت و از زمره همان افرادی بود که در مسئله انقلاب اسلامی ایران، در آن ابتدای امر، با مرحوم آیه الله خمینی و مرحوم والد و نیز مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - اشتراک مساعی داشتند.<sup>۱</sup> بنده خودم از مرحوم والد شنیدم که

<sup>۱</sup> رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۲۰، ۲۴، ۳۸، ۴۲ و ۶۷.



می فرمودند: «ایشان در اواخر عمر دارای انقطاع خوبی شده و با حال انقطاع از دنیا رفته است.» مرد بسیار بزرگ و مرد صاحب نفس و صاحب نفسی بود. ببینید یک مرجع تقلید - نه آدمی که فرض بکنید شخص عادی و از افراد عوام الناس است؛ بلکه مرجع تقلید صاحب رساله عملیه - آن هم آن شخص و آن مرد بزرگ که همه علماء و فقها بر فضل و اولویت او تصریح داشته اند، چگونه در اینجا اعتراف می کند که در بعضی از مشکلات، مسائل اجتماعی و حتی احکام و فتوا وقتی که دچار شبهه و تردید می شوم، با مرحوم حاج هادی ابهری صحبت می کنم.

حالا مرحوم حاج هادی ابهری کسی بود که آن قدر از این علوم ظاهر و ... بی بهره بود که حتی امضا هم نمی توانست بکند؛ یک مهر برای او درست کرده بودند و در جیب خودش گذاشته بود که در هر جا نامه ای یا چیزی بود برایش می خواندند، آن را درمی آورد و مهر می زد. حتی شماره پول و اسکناسی را که می خواست، نمی توانست بگوید؛ از رنگ آن پول تشخیص می داد که فرض کنید این یک تومان است یا دو تومان است. در آن زمان ها که اسکناس دو تومانی و پنج تومانی و ... هم بود، از رنگ پول تشخیص می داد، نه از شماره. ولی این قلبش به نحوی بود که می توانست نورانیت و کدورت احکام را تشخیص بدهد. مرحوم میلانی از او سؤال می کردند که حاجی، از کجا می فهمی که این حکم درست است؟ می گفت:

وقتی که من نگاه می کنم می بینیم که این مسئله نورانیت دارد و خلافتش ظلمت دارد؛ لذا قلب من به این سمت متوجه می شود و از آن سمت کنار می رود.

و ایشان می فرمودند:

یک مورد اتفاق نیفتاد که من با این مرد بزرگ مشورت کنم و بعد خلافتش برای من ثابت بشود! این حرف کیست؟ این حرف یک مرجع تقلید، آن هم مرجعی به مانند مرحوم میلانی است که مگر مانند او را دیگر روزگار به وجود بیاورد! هیئات!

### میزان برای حقانیت افراد چیست؟

لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

تَحَدُّ الرَّجُلِ لَا يُحْطَى بِلَامٍ وَلَا وَائٍ خَطِيبًا مُصَفِّعًا وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ؛ وَ تَحَدُّ الرَّجُلِ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبَّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۵۴:

«مردی را می بینی که در سخن پردازی و ایراد خطبه و خطابه یک لام و یا واو را به اشتباه نمی گوید، در حالی که قلب او

مردی را می بیند که خطیب است، سخنور است، خوش سخن می گوید، با بلاغت و فصاحت صحبت می کند که یک واو را به جای فاء و فاء را به جای واو نمی گذارد، [اما] قلب او از شب تا هم تاریک تر و ظلمانی تر و مکدرتر است!

عجیب است! بله، همین طور است دیگر و به همین کیفیت است! نورانیت که به درس خواندن نیست، نورانیت که به خوب صحبت کردن و منبر رفتن نیست! عزیز من، نورانیت به حرف ها را پشت سر هم زدن نیست، نورانیت به عبارات را مسجّع و مقفّا گفتن نیست، به اینها نیست! «وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمَصْبَاحُ.» مردی را می بینید که قدرت ندارد آن ما فی الضمیر خودش را بیان کند، این قدر بی سواد است که عبارت را پیدا نمی کند، نمی تواند آن نیت خود را بگوید، نمی تواند بیان کند، کلمات را نمی تواند مثل آن اولی ترجیع و تقفیه بدهد، نمی تواند این کار را انجام بدهد، قدرت بر تکلم ندارد، سواد ندارد، نصف یک جمله را می گوید نصفش را نمی گوید؛ ولی وقتی که به قلبش نگاه می کنی، این قلب مانند چراغ می درخشد! حالا کدام جلوتر هستند؟! کدام مقرب تر هستند؟! کدام یک از این دو عهد خدا را نگاه داشته اند؟! کدام از این دو به ندای خدا لبیک گفته اند؟! موقع رفتن و موقعی که ما ندای ملک الموت را پاسخ می گوئیم، کدام یک بدبخت و کدام یک سعادت مند شده ایم؟! آن کسی که فقط یک عمر به دنبال سخن گفتن و جملات را پشت سر هم ردیف کردن و بعد، هزار خلاف انجام دادن و به اسم خدا و رسول اینها را مطرح کردن است، سعادت مند است؟!!

### توجه صرف به امام زمان، راه نجات انسان و نشانه ظهور

لذا ما در این مسئله باید توجه کنیم؛ این مسئله بسیار مسئله مهمی است! این قضیه که توجه باید به آن سمت باشد و دل را از غیر خدا باید درآورد! تا دل را از غیر خدا درنیاوریم، خدا و ولی خدا در این قلب و در این دل نمی آید. تا دل را از غیر خدا خالی نکنیم و تخلیه نکنیم، به وجود ولایت تخلیه نمی شود. و این مسئله باید تحقق پیدا کند. انسان تا به این کیفیت نرسد، ما منتظر زمان ظهور حضرت نمی توانیم باشیم. مگر بین این زمان و بین زمان های گذشته چه فرقی است؟! اگر قرار باشد که ما آمادگی برای ادراک آن ظهور را نداشته باشیم، پس چرا حضرت هزار سال پیش ظهور نکرد؟! اگر قرار بر این باشد که افراد برای جایگزینی اراده و مشیت آن بزرگوار به جای اراده و مشیت خود آماده نباشند،

---

مانند شب تار در ظلمت و تاریکی منغمس است؛ و در مقابل، مردی را مشاهده می کنی که قادر نیست از ضمیر خود و نیت خود با زبانش پرده بردارد، ولی قلب او می درخشد هم چنان که چراغ می درخشد.»

پس چرا اصلاً غایب شد؟!

بحمدالله این مسئله به نظر می‌رسد که کم‌کم دارد جامعه عمل به خود می‌پوشاند. این توجّه و کنار گذاشتن ما سوی‌الله و تعلق به ما سوی‌الله و به آن افرادی که آن افراد را ما به خیال و به تصوّر به جای خدا و موالیان و اولیای خدا می‌نشانند، دارد تصحیح می‌شود و این مسئله دارد جای خود را به همان کیفیت ربط به آن مبدأ هستی و به ولیّ او، حضرت بقیّة‌الله الاعظم، حجة بن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می‌دهد و این مسئله به آنجا دارد می‌رسد، توجّه مردم نسبت به آن حضرت دارد زیاد می‌شود و قطع علاقه مردم از غیر او دارد ظهور و نمود پیدا می‌کند. آن تصوّراتی که سال‌ها و بلکه ده‌ها سال و قبلاً نسبت به بعضی از مطالب بود، دارد دگرگون می‌شود. آن توجّه و توقّع‌هایی که یک زمان براساس آن توجّه‌ها و براساس آن توقّع‌ها انسان مسیر زندگی خود را تعیین می‌کرد، آنها دارد اصلاح می‌شود و آنچه لازمه حضور آن حضرت است، بحمدالله آثارش دارد پیدا می‌شود. دیگر مردم فهمیده‌اند یا کم‌کم دارند متوجّه می‌شوند که باید فقط و فقط و فقط ذهن خود و قلب خود و تمام شراشر وجود خود را به آن نقطه حیات و به آن نقطه هستی و به آن محوریت عالم تکوین، حضرت محمّد بن حسن العسکری، حجة بن الحسن گسیل داشت و آن واقعیت را باید در قلب قرار داد و زندگی را باید بر آن اساس قرار داد و امور را باید بر آن اساس تنظیم کرد.

زمانی که بزرگان می‌فرمودند که باید فقط و فقط توجّه به حضرت باشد، دیگر کم‌کم برای مردم آشکار شده است. آن صحبت‌هایی که سال‌های سال اولیای خدا راجع به مطالب می‌فرمودند، دیگر صحت و صدقش برای مردم دارد هویدا می‌شود. آنچه تصوّرش و تصدیقش برای بسیاری از افراد در یک زمان مشکل بود، امروز به راحتی و به سهولت دارد تحقّق پیدا می‌کند. اینها همه آثار و نشانه ظهور نیست؟! که هست؛ باید این‌طور باشد!

لذا همان‌طوری که آیه قرآن می‌فرماید: **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ)؛** <sup>۱</sup> آن کسانی که تا به حال شما خیال می‌کردید مؤثر هستند، شما خیال می‌کردید که اینها کاری انجام می‌دهند، شما خیال می‌کردید که مدار عالم بر محور اراده و مشیت آنها می‌گردد، شما خیال می‌کردید که دین و دنیا به دست آنها تدبیر و اراده می‌شود، **(لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ)؛ (ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ)؛** <sup>۲</sup> برای این مسئله باید تصحیح انجام

<sup>۱</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۷۳.

<sup>۲</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۷۳.

بگیرد، باید اصلاح انجام بگیرد، باید تغییر و تبدل انجام بگیرد، باید همه بدانند که فقط وجود مقدّس آن حضرت است که می‌تواند تشنگان را سیراب کند، گرسنگان را از گرسنگی درآورد، آن کسانی که واله و حیران هستند به سرچشمهٔ نجات برساند، آن کسانی که در این دنیای وانفصاه نتوانستند راه به جایی ببرند و در تشکیک و در شبهات نمی‌توانند مسیر مشخص و مسیری را که به صلاح آنها هست انتخاب کنند، فقط و فقط آن حضرت است که می‌آید [آنها را هدایت کند]. طلیعهٔ این مسئله آشکار شده است و مقدمهٔ الجیش این مطلب در میان اقوام و ملل دنیا دارد به ظهور می‌رسد که دنیا دارد به انتها می‌رسد، افراد سر درگم هستند، نمی‌توانند مشکلی از خود حل کنند و بلکه هر روز مشکلی به مشکل دیگر اضافه می‌کنند.

### عید فطر روز توجه به امام زمان

امروز روز عید است و روز شکرگزاری است برای این ضیافت الهی، برای این تصفیة نفس و برای این تزکیه‌ای که در این مدّت انجام شده است. از آن طرف هم روز جمعه است و روز متعلّق به امام زمان است و حتّی اگر جمعه هم نبود روز عید فطر روزی است که متعلّق به امام زمان علیه السّلام است؛ باید همه به آن حضرت توجّه کنند و ذهن خود را به آن سمت سوق بدهند و از آن حضرت تقاضا کنند که خداوند موانع ظهور را از جلوی پا بردارد و قلب‌ها را به آن سمت توجّه بدهد. این واقعیت است. لذا بزرگان توصیه می‌کردند که در امروز باید برای سلامتی حضرت دعا کرد و برای سلامتی حضرت در امروز باید صدقه داد. شیعیان پس چه کاری باید کنند؟ آن کسانی که خود را مدّعی پیروی و متابعت او می‌دانند و شیعهٔ او به شمار می‌آورند، پس باید چه کار کنند؟ باید همین کارها را بکنند. کار دیگری از دست ما برنمی‌آید. کار ما دعا کردن است برای سلامتی آن وجود نازنین و آن وجود مطهّر که عصارةٔ عالم وجود و واسطهٔ فیض پروردگار است.

لذا بهترین دعا در امروز دعا برای ظهور آن حضرت و تعجیل در فرج آن حضرت است.

اللّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعَزِّزُهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَاهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ!<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۱، فرازی از دعای شریف افتتاح. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۶: «بار پروردگارا، ما جمیع شیعیان با تضرّع و ابتهاج به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانهٔ جودت در دنیا و

جهت تعجیل در ظهور حضرت و رفع گرفتاری از همهٔ مسلمین، بالخصوص شیعیان  
امیرالمؤمنین علیه السّلام سه صلوات مرحمت کنید.  
اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

---

آخرت روزی ما فرمایی!»